

فرجام اقبال السلطنه ماکوئی

جعفر آقازاده^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۲/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۷/۱

چکیده

اقبال السلطنه ماکوئی، بعد از مرگ پدرش حکومت ماکو را در اختیار گرفت (۱۲۷۷ش. / ۱۳۱۶ق.). او با سود جستن از ضعف دولت مرکزی، به تحکیم قدرت خویش در این ناحیه پرداخت و با این اقتدار، خود را از زیر نظارت دولت مرکزی کنار کشید و برخلاف خواست دولت، با روسیه و عثمانی روابطی برقرار کرد. با وقوع کودتای ۱۲۹۹، اقبال السلطنه ماکوئی در ادامه سیاست‌های سابق خویش، باز هم به طور کامل از دولت مرکزی اطاعت نکرد و به پیوندهای خود با شوروی و ترکیه ادامه داد که نقطه عطف این امر، امضای قرارداد تجاری با شوروی به مثابه یک حاکم مستقل بود. این سیاست‌های گریز از مرکز وی، در تعارض آشکار با سیاست سردار سپه بود که می‌کوشید اقتدار خوانین محلی و ایلات را از میان بردارد و نفوذ دولت مرکزی را در گوشه و کنار ایران بگستراند. اگرچه در این زمان اقتدار نظامی سردار ماکو از دست رفته بود و تنها عنوان بدون محتوای «سرداری» - که یادگار فعالیت‌های نظامی خاندانش بود - را یدک می‌کشید، اما وجود ایلات و عشایر مقتدر در منطقه و تحریکات سردار در میان آن‌ها، همسایگی ماکو با شوروی و ترکیه، لزوم جلوگیری از هرگونه فتنه در این ناحیه مرزی و ثروت سرشار خان ماکو - که اقتدار فراوانی به وی می‌بخشید - و از سوئی ناآگاهی او از تحولات شگرف در اقتدار دولت مرکزی، و ادامه سیاست گریز از تمکین در برابر آن، لزوم توجه فوری دولت مرکزی را به جانب وی ضروری ساخت. شرایط سیاسی نوین حاکم بر کشور، حساسیت‌های ناحیه یاد شده و خودسری‌های اقبال السلطنه از یک سو، و از طرفی سابقه بد نامبرده در ستیزه با مردم منطقه در جریان مشروطیت و نداشتن وجهه ملی و طمع در ثروت هنگفت او، مایه انگیزش سردار سپه برای دستگیری و قتل او شد. با قتل وی، نفوذ کامل دولت مرکزی بعد از دهه‌های طولانی در این منطقه برقرار شد و ایلات ناحیه، تحت نظارت و تابعیت دولت درآمدند.

کلید واژه‌ها:

اقبال السلطنه، ؟ - ۱۳۰۲ / دولت / تمرکزگرائی / دولت‌های محلی / قدرت سیاسی / پهلوی، رضا، شاه ایران، ۱۲۵۷ - ۱۳۲۳ / حکام محلی / اقوام و عشایر / نافرمانی سیاسی / ماکو / آذربایجان

مقدمه

مرتضی قلی‌خان اقبال‌السلطنه ماکوئی (سردار ماکو)، از طایفه بیات ماکوئی بود. این خاندان در اواخر دوره صفویه به این ناحیه کوچانده شدند و به تدریج توانستند نقش مهمی در تحولات این ناحیه از ایران ایفا کنند و حکومت موروثی منطقه را به دست آورند. اقبال‌السلطنه، بعد از مرگ پدرش، تیمورپاشاخان (حکومت ۱۲۹۱-۱۳۱۶ق.) به حکومت این ناحیه رسید و وارث سلطه و ثروت خاندان خویش در این ناحیه گردید. او در تداوم سیاست پدر خویش، هرگز به طور کامل از دولت مرکزی اطاعت نکرد و با وقوع مشروطیت، او نیز همگام با دیگر مستبدان ایران و با تحریکات محمدعلی شاه، در سرکوب مشروطه‌خواهان منطقه کوشید و این روند را در استبداد صغیر هم ادامه داد.

او در جنگ جهانی اول، به علت تمایلات عثمانیگری از جانب روس‌ها تبعید شد، ولی با بازگشت از تبعید، دوباره حمایت از منافع عثمانی‌ها را ادامه داد. آشفتگی امور داخلی ایران در جنگ جهانی اول و بعد از آن، اقبال‌السلطنه و دیگر حاکمان محلی را تقریباً از چتر نظارت دولت مرکزی خارج کرد و آن‌ها در مناطق تحت تسلط خود همانند حاکمان مستقل عمل کردند و ضعف فزاینده قدرت دولت مرکزی این روند را تشدید کرد.

سردار، بعد از کودتا هم سیاست پیشین خود را در مورد دولت مرکزی ادامه داد که موضوع این پژوهش می‌باشد. ما، در این مقاله کوشیده‌ایم تا اقدامات اقبال‌السلطنه را از کودتای ۱۲۹۹ تا آبان ۱۳۰۲ و دستگیری و قتل او، در تداوم سیاست‌های وی در قبل از کودتا و از طرفی روند شکل‌گیری دولت متمرکز در ایران و کشاکش این امر با سیاست‌های گریز از مرکز حاکمان محلی و در این‌جا اقبال‌السلطنه و نتیجه حاصل از این امر را - که به حذف اقبال‌السلطنه از عرصه قدرت و زندگی انجامید - بررسی نمائیم.

کودتای ۱۲۹۹ و تلاش رضاخان و ملیون برای تمرکز امور کشور

کودتای ۱۲۹۹ - که یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر

ایران شمرده می‌شود - پایانی بر هرج و مرج و آشفتگی امور ایران بود. اگرچه انگلیسی‌ها این کودتا را برنامه‌ریزی کرده بودند، ولی ایرانیان خسته از تجزیه کشور و گسترش نظام خانجانی نیز، خواستار حاکمیت مقتدری بودند که بتواند تمام کشور را حول یک دولت کارآمد متحد گرداند. ریشه‌های این کودتا را، می‌باید در خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی اول، وضعیت فیصله نیافته نظام جهانی و سرخورده شدن جبهه مخالف استبداد در ایران به دلیل روند معکوس انقلاب مشروطه جستجو کرد. (فوران، ۱۳۷۸، ص ۲۹۵)

در آستانه کودتا، تنها تهران و چند شهر دیگر زیر فرمان حکومت مرکزی بود و بقیه نقاط در دست عشایر و قدرتمندان محلی بود. میرزا کوچک خان بر گیلان فرمان می‌راند، سمیتقو از ارومیه تا مرز ترکیه را تحت تسلط داشت، شمال غرب ایران در دست اقبال‌السلطنه بود، ایلات شاهسون بر آذربایجان شرقی سلطه داشتند ... در چنین هنگامه‌ای بود که رضاخان می‌خواست اراده خود را به کرسی بنشاند و قدرت‌های کهن منطقه‌ای را از میان بردارد. (غنی، ۱۳۷۷، صص ۳۰۲-۳۰۳؛ کرونین، ۱۳۸۳، ص ۳۲۵)

با وقوع کودتا، رضاخان تلاش بی‌وقفه‌ای برای تثبیت قدرت خود آغاز کرد. او در اردیبهشت ۱۳۰۰ وارد کابینه شد و وزارت جنگ را عهده‌دار شد و تا رسیدن به نخست‌وزیری، این مقام را برعهده داشت. وی حرکت خویش را با سرکوب و قانون‌شکنی توأم ساخت. او تلاش گسترده‌ای برای بازسازی ارتش و ارتقای قدرت آن آغاز کرد و با ارتش بازسازی شده و متکی به خود، شورش ژاندارمری تبریز و مشهد را سرکوب کرد، و با شکست دادن نهضت جنگل و شورش سمیتقو، موقعیت خود را مستحکم ساخت.

او مبارزه گسترده‌ای علیه شورشیان، حاکمان محلی و ایلات در پیش گرفت و در سرکوب ایلات، خشونت و بی‌رحمی فراوانی به خرج داد. این اقدامات اگرچه مورد تأیید گروهی از ایرانیان خسته از هرج و مرج بود، ولی

افزایش بیش از حد قدرت رضاخان و اقدامات خلاف قانون وی، بسیاری از ملیون را می‌ترساند. (کدی، ۱۳۸۵، صص ۱۴۵-۱۴۶؛ آبراهامیان، ۱۳۷۹، صص ۱۴۸-۱۴۹) در فاصله سقوط سید ضیا (خرداد ۱۳۰۰) تا به نخست‌وزیری رسیدن سردار سپه، پنج کابینه روی کار آمد و سردار سپه، با قلدری پای ثابت همه کابینه‌ها بود. رفتار سیاستمداران کهنه‌کار در این دوره با همدیگر تفرقه‌جویانه بود (کاتوزیان، ۱۳۷۹، صص ۳۷۲-۳۷۳) و همین امر، قدرت‌یابی رضاخان را باتوجه به دسته‌بندی‌های موجود، تسهیل می‌کرد.

در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ش.، ما شاهد حاکمیت دوگانه و جنگ قدرت میان دو گرایش نیروهای گریز از مرکز و هرج و مرج‌طلب و نیروهای طرفدار دولت مرکزی مقتدر و کارآمد هستیم. ایلات و عشایر و حکومت‌های محلی، خواستار حفظ وضع موجود کشور و تقسیم قدرت، اما ملیون، مشروطه‌خواهان و مردم عادی، خواهان پایان هرج و مرج و خانخانی بودند. (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص ۳۵۶) در صدر برنامه‌ها و الویت‌های تجددگرایان آن دوره، اندیشه تأسیس دولتی مقتدر و متمرکز قرار داشت که مهم‌ترین فصل گفتمان نظری روشنفکران دوره یاد شده را تشکیل می‌داد. ایجاد امنیت در کشور و توسعه نفوذ و اقتدار دولت در سراسر کشور، اولین اولویت پیشروان ملت و اولیای حکومت بود که متأثر از روحیات و منافع سیاسیون کشور و بی‌ثباتی و ناپایداری فاجعه‌بار ایران بود. (ملائی توانی، ۱۳۸۱، صص ۲۰۵-۲۰۶) این شرایط، موقعیت مناسبی برای سردار سپه در راستای مبارزه با عوامل هرج و مرج‌طلب و گریز از مرکز بود که او نیز از آن بهره گرفت و قدرت دولت مرکزی را در جای جای کشور گسترش داد؛ اگرچه گذشت زمان نشان داد که هدف رضاخان از تمام این اقدامات، رسیدن به تاج و تخت بوده و نه خدمت واقعی به ایران!

اقدامات اقبال‌السلطنه از کودتا تا سال ۱۳۰۲ ش.
با وقوع کودتای ۱۲۹۹، اقبال‌السلطنه رفتار گذشته خود را

در مورد دولت مرکزی، مبنی بر سرپیچی کامل از دستور دولت و در پیش گرفتن سیاست‌های گریز از مرکز، ادامه داد.^۱ زیرا هنوز متوجه تحولات دولت مرکزی و تلاش آن برای سرکوب عوامل خودسر نشده بود. از این رو، بنای بی‌توجهی به قوانین دولت را گذاشت و کوشید تا حکمرانی خود را با بی‌اعتنائی به دولت مرکزی ادامه دهد.

اقبال‌السلطنه، از دیرباز با روس‌ها روابط اقتصادی و سیاسی داشت^۲ و این روابط را پس از فروپاشی حکومت تزارها نیز پی‌گرفت که نقطه بحرانی این سیاست، امضای قرارداد تجاری با شوروی‌ها برای صدور گندم و دیگر محصولات زراعی به آن کشور بود (۲۲ رمضان ۱۳۳۹ / خرداد ۱۳۰۰).^۳

اقبال‌السلطنه، در آن قرارداد فقدان پایبندی خود را به قوانین دولت نشان داد و همانند حاکمی مستقل با کشوری بیگانه قرارداد امضا کرد. برخلاف نظر طاهر احمدی - که معتقد است این قرارداد زمانی بسته شد که شوروی از کوشش خود برای برقراری رابطه مودت‌آمیز با ایران سودی نبرده بود و با این قرارداد، سعی کرد نشان دهد دولت مرکزی ایران را به رسمیت نمی‌شناسد (طاهر احمدی، ۱۳۷۶، ص ۵۹) - بستن این قرارداد بعد از امضای عهدنامه دوستی ایران و شوروی در اسفند ۱۲۹۹ بوده است. این رابطه سردار با شوروی‌ها را، باید در ادامه و تداوم روابط او با روس‌ها دانست.

هدایت (۱۳۷۱)، به مطلبی اشاره کرده که در بررسی این قرارداد مهم است: «در سر خرید گندم [شوروی‌ها] با اقبال‌السلطنه پیغام کردند: بفروش می‌خریم؛ نمی‌فروشی، می‌آئیم، می‌بریم.» (ص ۳۶۷) این مسئله، نشان می‌دهد که سردار ماکو، زیر فشار و تهدید شوروی‌ها حاضر به امضای این قرارداد شده، وگرنه آن‌ها با زور این کار را انجام می‌دادند. دلیل این اعمال فشار و رابطه با اقبال‌السلطنه پس از بستن عهدنامه دوستی با ایران، گویا برای اعمال فشار بر دولت ایران برای اجرائی کردن مفاد قرارداد دوستی، از جمله خروج هرچه سریع‌تر قوای انگلیسی از ایران بوده است.

همسایگی ماکو با شوروی‌ها، به آن‌ها امکان مداخله در امور آن ناحیه را، با توجه به ضعف دولت مرکزی می‌داد. از طرفی قدرت زیاد اقبال‌السلطنه در شمال غرب کشور، شوروی‌ها را در ادامه سیاست روس‌ها، ترغیب به مذاکره و همکاری با وی می‌کرد. آن‌ها برای اعمال فشار بر دولت مرکزی ایران و دخالت در امور آن، این قرارداد را بستند. اقبال‌السلطنه هم تحت فشار شوروی‌ها حاضر به این کار شد. از طرفی، گویا او به دنبال دستیابی به حمایت شوروی‌ها از خودش در برابر دولت مرکزی بوده و به خوبی می‌دانسته که حکومت در ماکو - یعنی منطقه‌ای که با شوروی و ترکیه همسایه می‌باشد - بدون داشتن رابطه حسنه با این دو کشور مقدور نخواهد بود.

واکنش دولت ایران به این قرارداد، با تأخیر بود. وزارت خارجه، با ارسال نامه‌ای به وزارت فلاحه، تجارت و فواید عامه، نامعتبر بودن قرارداد سردار را با نمایندگان شوروی، به علت تصویب نشدن آن، در مجلس، اطلاع داد و از سوئی بی‌اعتباری آن را به اطلاع سفارت شوروی رسانید (آذر ۱۳۰۱). (ساکما: ۲۲۰۳ الف الف ۱، ۲۴۰۰۰۷۱۵۳)

وزارت خارجه، باز هم در بهمن ۱۳۰۱ طی تلگرافی به وزارت داخله، خواستار جلوگیری از اجرای قرارداد میان طرفین شد و از اقدامات غیرقانونی اقبال‌السلطنه و زیر پا گذاشتن قوانین کشور انتقاد کرد. (ساکما: ۸۱۴ و ۴۰۱ الف ب ۱، ۲۹۰۰۰۲۸۱۸) اقبال‌السلطنه، در پاسخ اعتراضات دولت اعلام کرد که او بدون اطلاع حکومت ایالت کاری انجام نمی‌دهد و افزود که گاه مقتضیات باعث می‌شود که مصلحت را در حدود مرزی ملاحظه کند و فرصت سؤال پیدا نکند. (بیات، ۱۳۸۰، ص ۴۰۰)

اما روابط اقبال‌السلطنه با کشورهای همسایه، تنها محدود به شوروی‌ها نبود. در سال ۱۳۰۰ ش، شایعاتی مبنی بر مذاکرات اقبال‌السلطنه با نمایندگان دولت آنکارا (آتاترک) در فضای سیاسی کشور شنیده شد (استادوخ: ۱۵-۲۱-۴۵-۵-۱۳۰۰ ش). اما مفاد این مذاکرات و صحت و سقم آن، در منابع مشخص نیست.

تحریکات و خلافاکاری‌های اقبال‌السلطنه در امور

گمرکات در آن برهه زمانی، همچون گذشته همچنان ادامه داشت^۴ و تنها محدود به صدور غیرقانونی غله به شوروی نبود. در اوایل ۱۳۰۱ ش، شدت حملات راهزنان و عشایر به مال‌التجاره‌های منطقه، به حدی بود که گمرکات خوی و ماکو به حالت تعطیلی درآمد. اداره گمرکات، این وضعیت را ناشی از تحریکات اقبال‌السلطنه می‌دانست و خواهان اعمال فشار بر سردار برای پایان دادن به این آشفتگی بود. (ساکما: ۵۰۵ الف الف ۱، ۱۳۸۹۳-۲۴۰۰)

خان‌های ماکو قبل از اقبال‌السلطنه، با همه ثروت و اقتداری که در منطقه داشتند، همیشه بر سر حکومت شهر و مسائل ملکی با یکدیگر اختلاف داشتند. این امر، به دوستگی در میان آن خوانین می‌انجامید. این اختلافات گاه تا آن‌جا پیش می‌رفت که به خونریزی و قتل اعضای خاندان می‌کشید. (ضرغام، ۱۳۶۹، صص ۱۴۵، ۲۱۱ و ۲۱۶؛ نصرت ماکوئی، بی تا، صص ۲۵-۲۶)

منازعات داخلی خوانین ماکو را، به احتمال زیاد حکومت قاجار تشدید می‌کرد! اگرچه برای این سخن سندی در دست نیست، ولی قاجارها با این سیاست می‌توانستند قدرت خوانین را تحلیل ببرند و از افزایش قدرت و مخالفت آنان در برابر دولت مرکزی بکاهند. قاجارها، از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» به نحو مطلوبی بهره می‌بردند. دولت قاجار، نه با زور و نه با تدبیر بلکه با عقب‌نشینی‌های سنجیده و انواع دسیسه‌ها در شبکه پیچیده رقابت‌های گروهی، و تحریک بخشی از جامعه علیه بخشی دیگر، بر ایران حکومت می‌کرد. (آبراهامیان، ۱۳۷۹، صص ۳۷ و ۴۳)

این اختلافات خوانین با یکدیگر، در زمان حکومت اقبال‌السلطنه نیز ادامه یافت و روابط ایشان همانند گذشته با همدیگر خصمانه بود. در آبان ۱۳۰۰ باز هم خوانین دو گروه شدند و برای ضربه زدن به هم، به روستاهای یکدیگر حمله‌ور می‌شدند و اهالی روستاها را چپاول می‌کردند. (استادوخ: ۲۰-۸-۵-۴۵-۱۳۰۰ ش). اسناد نمایندگی ماکو) در این غارت‌ها، مردم عادی بودند که مال و جان خویش را از دست می‌دادند. خوانین، دارائی

و مال مردم منطقه را متعلق به خودشان می‌دانستند و از مصادره مال و دارائی آن‌ها خودداری نمی‌کردند.

خوانین اغلب با تجار منطقه وارد معامله می‌شدند، ولی از پرداخت دیون خود به آن‌ها سومی‌پیچیدند و آن‌ها هم از ترس اعتراض خود را به جائی نمی‌بردند. نبود دستگاه عدلیه هم تجاوزهای خوانین را در حق مردم منطقه تشدید می‌کرد. خوانین، مسئول تلگرافخانه ماکو را با رشوه و تهدید به طرف خود می‌کشاندند و همین امر سبب می‌شد تا ستم‌های آن‌ها به گوش حکومت نرسد. با این اوضاع، بسیاری از تاجران منطقه ورشکست شدند و دست از کار کشیدند و قصد فرار به شوروی کردند. (استادوخ: ۲۱-۱۱-۱۸-۴۵-۱۳۰۲ ش.، اسناد نمایندگی ماکو)

بر اثر اجحاف‌های اقبال‌السلطنه و دیگر خوانین ماکو، حدود هفتاد خانواده با تعداد بیش از سیصد نفر از ماکو به نخجوان کوچیدند (شهریور ۱۳۰۱). (ساکما: ۶۰۸ غ ب الف ۱، ۲۹۳۰۰۴۱۹۳) اما وقتی دولت مرکزی در این مورد از سردار ماکو توضیح خواست، اقبال‌السلطنه، مهاجران را شماری بی‌چیز و مقروض خواند، (ساکما: ۶۰۸ غ ب الف ۱، ۲۹۳۰۰۴۱۹۳) و به ظلم‌ها و تجاوزهای خود و دیگر خوانین در حق آنان اشاره‌ای نکرد. ما اطلاعی از ماهیت خانواده‌های کوچیده به نخجوان و دلایل این امر نداریم. اما می‌توان گفت که جذابیت انقلاب کمونیستی شوروی و امید رسیدن به موقعیت بهتر در آن کشور، در کنار اجحاف‌های خوانین، از دلایل اصلی این مهاجرت بوده است.

مشخص نیست که این خانواده‌ها از چه طبقه‌ای بودند، ولی به احتمال فراوان از خانواده‌های فقیر بوده‌اند که چیزی برای از دست دادن نداشته‌اند. اما تجاری که در زیر ستم‌های خان‌ها بودند، اگرچه تهدید به کوچیدن به شوروی کرده بودند، ولی در این که آیا همین گروه بوده‌اند که به شوروی مهاجرت کرده باشند، در منابع مطالبی نیامده است. ولی باتوجه به موقعیت برتر تجار، در صورت مهاجرتشان، این موضوع در منابع بازتاب می‌یافت. از اشاره‌های بالا به خوبی برمی‌آید که سردار، در میان مردم منطقه از مشروعیت لازم برخوردار نبوده است.

بعد از مشروطیت و بویژه بعد از جنگ جهانی اول با ضعف فزاینده قدرت دولت مرکزی بر اثر اختلافات داخلی و دخالت‌های خارجی، یاغیان و گردنکشانان در گوشه و کنار ایران بر دولت مرکزی شوریدند و به کشتار و چپاول مردم پرداختند. اسماعیل آقا سمیتقو از جمله این افراد بود که از روستای چهریق سلماس علیه دولت قیام کرد و به تدریج دامنه قدرت و کشتارخویش را به مناطق اطراف سلماس گسترش داد. (کسروی، ۱۳۸۴، صص ۷۲۵-۷۳۳ و ۸۲۹-۸۵۷؛ رحمانیان، ۱۳۷۹، ص ۳۷) کیفیت روابط اقبال‌السلطنه با این یاغی در منابع آشکار نیست، ولی باید اشاره کرد که وی از برکشیدگان اقبال‌السلطنه بود و سردار ماکو در ابتدای کار وی، از او حمایت می‌کرد و این دو روابط حسنه‌ای داشتند.^۵

سمیتقو، مدتی همراه با قشون سردار علیه مشروطه‌خواهان در استبداد صغیر جنگیده بود. (ریاحی، ۱۳۷۲، ص ۵۲۶) اگرچه رابطه این دو بعداً در ظاهر به هم خورد و اقبال‌السلطنه، قوای برای کمک به دولت مرکزی در جنگ با این شورشی می‌فرستاد، ولی هرگز درصدد مقابله جدی با سمیتقو برنیامد و در این راه هرگز از خود صداقت به خرج نداد. زیرا وی به خوبی می‌دانست که وجود خطر سمیتقو در منطقه، باعث بی‌توجهی دولت مرکزی به ماکو می‌باشد و شورش وی، فرصت خوبی بود تا بدون مخالفت عملی دولت ضعیف مرکزی به خودسری‌اش در منطقه ادامه دهد. مخبرالسلطنه هدایت (۱۳۶۳)، سیاست سردار را در جنگ با سمیتقو به خوبی بیان کرده است: «دشمن دشمن است، دوست دوست. اقبال‌السلطنه معلوم نیست از این دو کدام است.» (ص ۳۷۴)

در جنگی که آبان ۱۳۰۰ میان قوای دولتی و سمیتقو در نزدیکی سلماس رخ داد، پسر اقبال‌السلطنه - که با سوارانی برای کمک به نیروهای دولتی رفته بود - تنها نظاره‌گر جنگ بود و خود را از صحنه جنگ کنار کشید. (استادوخ: ۹ - ۱۴ - ۴۵/۱ - ۱۳۰۱ ش.) مدتی بعد که سرتیپ امان‌الله جهانبانی قوای سمیتقو را شکست داد و او به ترکیه گریخت (مرداد ۱۳۰۱)، نیروهای سردار ماکو

باز در اردوی دولتی بودند. (مکی، ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۱۱۵-۱۱۶) اما شکست و فرار سمیتقو هم، سردار ماکو را به تجدیدنظر در سیاست‌های خویش درباره دولت مرکزی وادار نکرد. وجود سمیتقو در منطقه و ضرورت مقابله با وی، به دولت مرکزی فرصت لازم را برای پایان دادن به اقتدار سردار نمی‌داد؛ وانگهی به نظر می‌رسید دولت می‌توانست شمال غرب کشور را از زیر یوغ حکومت اقبال السلطنه برهاند و تحت نظارت خود درآورد.

سرلشکر امیر طهماسبی، والی نظامی آذربایجان در آن دوره، رابطه‌ای ظریف و ماهرانه با ایلات و عشایر منطقه برقرار کرده بود. او سعی در جلب قلوب و محبت متنفذان منطقه داشت و رابطه خود را با آنها نزدیک می‌کرد تا در آینده از این روابط استفاده نماید. در راستای این هدف، سرلشکر طهماسبی در ۲۴ تیر ۱۳۰۲ به ماکو سفر کرد و حدود ۱۱ روز در منطقه اقامت داشت. او هدف خود را از این مسافرت، ملاقات با سران طوایف منطقه و امیدوار کردن آنها به الطاف سردار سپه اعلام کرد. وی، در این سفر با اقبال السلطنه و دیگر خوانین دیدار کرد و آنها تعهد کردند که ۳۶۵ خروار گندم به دولت پیشکش دهند. از طرفی، اقبال السلطنه و دیگر خان‌ها پذیرفتند که فاصله میان ماکو و خوی راه شوسه بسازند. برای بررسی مالیات‌های عقب‌افتاده خوانین و پرداخت آن کمیسیونی تشکیل شد. در این سفر، طهماسبی سمت ریاست اقبال السلطنه را بر قشون ماکو تأیید کرد، ولی سلطان حمزه‌خان جلیلود را به معاونت او برگزید. (ساکما: ۸۲۰ پ ۴، ۱، ۰۵۲۰۱، ۲۹۶۰۰۵۲۰۱؛ طهماسبی، ۱۳۸۶، صص ۹۶-۹۸)

امیر طهماسبی، از این سفر چند هدف را دنبال می‌کرد. او، می‌خواست سردار ماکو و ایلات منطقه را نسبت به دولت مرکزی و شخص رضاخان سر مهر آورد و آنها را به حفظ موقعیت خویش امیدوار سازد. از طرفی، این سفر برای این بود که اقبال السلطنه و ایلات، دست از مخالفت‌های گذشته بردارند و نسبت به دولت مرکزی مطیع باشند. تعهدات مالی که خوانین ماکو و سردار برخلاف گذشته به گردن گرفتند، حاکی از ترسشان

از مرکز و آگاهی آنها نسبت به تغییرات قدرت دولت مرکزی می‌باشد. او در این سفر قصد اعتمادسازی را در روابط خود با سردار داشت تا سردار او را دوست و یار خود بداند و در صورت نیاز از این دوستی بهره‌برداری نماید. نامبرده، بعدها نیز دیدارهایی با سردار ماکو داشت، ولی اقبال السلطنه هرگز به این دیدارها و ماهیت واقعی آنها پی نبرد. (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۵۷۹؛ موسوی ماکوئی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳؛ صفائی، ۱۳۵۳، ص ۱۷۴)

دستگیری و قتل اقبال السلطنه

به نظر می‌رسد تا این دوره سردار سپه و طهماسبی بیش تر سعی داشتند با جلب نظر و اعتماد اقبال السلطنه و مطیع کردن او، قدرت دولت مرکزی را در این ناحیه برقرار سازند و البته با تعهداتی که اقبال السلطنه در سفر امیر طهماسبی تقبل کرد، نوید سازش بین طرفین و ابقای اقبال السلطنه به عنوان قدرتی اقتصادی اما بدون اقتدار سیاسی را در منطقه می‌داد. اما سردار ماکو، اقداماتی کرد که اگر رضاخان در برانداختن او شک داشت، تردیدش از بین رفت و مصمم به از میان برداشتن وی شد.

مواردی که خوانین در سفر طهماسبی متعهد به انجام آن شدند، در واقع به معنی مصالحه دولت با ایشان بود. سردار، با نقض این موارد واکنش شدید دولت را برانگیخت. سردار بعد از توافق، چون همیشه به خودسری عادت کرده بود و در فکر حکومت مستقل خویش بود، به‌رغم درخواست‌های طهماسبی، این موارد تعهد را برنتافت و شروع به کارشکنی کرد. با تحریکات سردار، عشایر ماکو، دو تن از قزاق‌های شهر را بدون دلیل به قتل رساندند.

از طرفی او، اگرچه تعهد کرده بود که هزینه ساخت راه شوسه ماکو - خوی را همراه با دیگر خوانین بپردازد، ولی از این کار امتناع کرد. از سوی دیگر، سردار با نوشتن نامه‌هایی به سران عشایر منطقه، آنها را به شورش علیه دولت برانگیخت، ولی آنها حاضر به این کار نشدند و نامه‌های سردار را نزد امیرلشکر طهماسبی فرستادند. (طهماسبی، ۱۳۸۶، صص ۹۹-۱۰۰؛ جعفریان، ۱۳۷۸، صص ۷۸-۷۹)

با این اقدامات، سردار راه هرگونه صلح را به روی رضاخان بست و او بهانه خوبی برای برانداختن اقبال السلطنه پیدا کرد. رضاخان، طهماسبی را - که توانسته بود اعتماد سردار را به دست آورد - مأمور دستگیری وی کرد. او در ۲۹ مهر ۱۳۰۲ در ماکو نزد اقبال السلطنه رفت و با نیرنگ و خدعه، او را دستگیر و روانه تبریز کرد. (سالور، ۱۳۷۹، ج ۸، صص ۶۶۷-۶۶۸؛ ملازاده، ۱۳۸۸، ص ۱۳؛ طهماسبی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۰)

طهماسبی وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد؛ به طوری که اقبال السلطنه به قول همسر خویش آنقدر به طهماسبی اطمینان پیدا کرده بود که گمان نمی برد وی را دستگیر نماید و گر نه می توانست به شوروی بگریزد. (موسوی ماکوئی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۴) گویا سردار به حمایت شوروی‌ها و گرفتن پناهندگی از آن‌ها مطمئن بود و این امر شاید نشانگر گوشه دیگری از روابط پنهانی نامبرده با روس‌ها و سازش‌های میان ایشان باشد؛ اما این مسئله به دلیل فقر منابع در حال حاضر برای ما پنهان است. طهماسبی، بعد از دستگیری اقبال السلطنه بیانه‌های منتشر کرد که به دلیل اهمیتش، قسمت‌هایی از آن در زیر آورده می‌شود:

«... در این موقع سردار اقبال السلطنه ماکوئی را دستگیر و اعزام تبریز نمودم. همان اقبال السلطنه خائن را که از ذکر مفاد مراسلات خیانتکارانه متعدد مشارالیه ... خودداری می‌نمایم و با قلب سرشار از فرح، صمیمانه به عموم لشکریان - که رشته فتوحات پی‌درپی در اثر شجاعت و عزم راسخ آنان سرتاسر آذربایجان منور شده است - تبریک گفته، به برادران و رعایای ستم‌کشیده آذربایجان عموماً و نواحی ماکو و خوی خصوصاً بشارت داده، تبریک می‌گویم ... ماراست که از خالق متعال، عظمت و قدرت یگانه ناجی ایران، حضرت اشرف وزیرجنگ و فرمانده کل قشون - دامت عظمته - را مسئلت نمائیم ... اکنون اکراد رشید ماکو، با خیال راحت قدم به صحنه خدمتگزاری گذاشته و برای ثبوت ادعای خود امنیت فوری فراگرفته، سرتاسر ماکو را بشارت می‌دهند. اکنون رؤسای طوایفین

که از کثرت ظلم و تعدی اقبال السلطنه چندین سال به ماکو نیامده بودند، به واسطه اطمینان و انتظاری که به مراحم یگانه سرپرست حقیقی قشون پیدا نمودند، تقاضای آمدن به تبریز را نمودند و عنقریب حرکت می‌نمایند ...» (استادوخ: ۱۴-۸۲-۴۵-۱۳۰۲ ش.، اسناد نمایندگی ماکو) این پیام، در تاریخ سوم آبان ۱۳۰۲ از بازرگان صادر شده است. لحن حماسی این بیانیه، نشان از اهمیت قدرت سردار ماکو در نظر دولت مرکزی می‌باشد. از طرفی طهماسبی، سردار را خائن به وطن یاد کرده و نوشته است که از ذکر نامه‌های خیانتکارانه او خودداری می‌کند. منظور طهماسبی، شاید نامه‌های اقبال السلطنه به اکراد باشد که در آن نامه‌ها، او آن‌ها را به شورش علیه دولت تحریک کرده بود. در این نامه، وی درصدد به دست آوردن دل اکراد منطقه بوده و با ایشان به توافق رسیده که آن‌ها برای اثبات حسن نیت خود به تبریز بیایند.

با این سیاست، او زیرکانه سرنوشت اکراد را - که قدرت نظامی منطقه در دست آن‌ها بود - از اقبال السلطنه یاغی معرفی شده، جدا کرد تا از شورش‌های احتمالی آن‌ها در پی دستگیری اقبال السلطنه جلوگیری نماید. اکراد هم، تسلیم در برابر دولت مرکزی را به شورش و حمایت از اقبال السلطنه ترجیح دادند.

اقبال السلطنه، مدتی در تبریز زندانی بود که خبر مرگ او بعد از چند روز با سکتة قلبی اعلام شد. (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۵۷۹) اما از همان زمان درباره نحوه مرگ او سوءظن پیدا شد و بعداً هم کسانی چون تیمورتاش، فیروز و دیگران، با همین سکتة‌های رضاشاهی کشته شدند. بهبودی، پیشکار رضاخان نوشته است که اقبال السلطنه به دار آویخته شد. (میرزا صالح، ۱۳۷۲، ص ۲۵) مکی، معتقد است که او را با آمپول و تزریق سم کشتند. (مکی، ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۴۰۶-۴۰۷) دولت‌آبادی، معتقد است که وی را اعدام کردند، (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۵۷) ولی خانواده‌اش معتقد بودند که سردار ماکو، نه اعدام شد نه به دار آویخته شد و نه سکتة کرد، بلکه در زندان مسموم شد. (موسوی ماکوئی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸)

مستوفی، معتقد است که خود سردار سپه دستور قتل اقبال السلطنه را صادر کرده بود و امیر طهماسبی، بدون اجازه او نمی‌توانست این کار را انجام دهد. (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۵۷۹) از همه این اشارات، می‌توان به این نتیجه رسید که اقبال السلطنه، به دستور رضاخان کشته شد، نه به مرگ طبیعی!

امیر طهماسبی بعد از دستگیری اقبال السلطنه، عده‌ای از افراد پادگان نظامی را در کاخ سردار - که خزانه او در آنجا قرار داشت - مستقر کرد و آن‌ها خدمه قصر را بیرون کردند. بعد از مرگ سردار، بیش‌تر خزائن او را مأموران مخصوص امیرلشکر و یا شاید خود وی مصادره کردند و به تهران فرستادند. (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۵۷۹)

این نوشته مستوفی را، سندی که از کارگزاری آذربایجان در تبریز در تاریخ ۱۱ دی ۱۳۰۲ صادر شده، تأیید می‌نماید: «پول‌های اندوخته شده و استعدادهای آقای اقبال السلطنه - که یکی از صاحب‌منصبان نظامی از طهران برای حمل آن آمده بود - تحویل و به طهران حمل فرمودند.» (استادوخ: ۱۱-۸۲-۴۵-۱۳۰۲ش، اسناد نمایندگی ماکو) میزان این اموال مصادره شده بسیار زیاد بود؛ به طوری که زن سردار گفته است که این اموال را بار چهل شتر کردند و به تبریز و از آنجا به تهران فرستادند. (موسوی ماکوئی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵) پسر سردار، سال‌ها بعد ادعا کرد که میزان خسارت وارد کرده رضاخان به اموال آن‌ها، حدود دو میلیارد ریال بوده است. (تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۰) در میان این اموال، چندین شمشیر مرصع و جواهرنشان و جواهرات سردار بود که چند میلیون ارزش داشتند. (مکی، ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۴۰۶-۴۰۷) عین السلطنه هم اشاره کرده که قورخانه او را هشتصد شتر به تبریز حمل کرد. (سالور، ۱۳۷۹، ج ۸، ص ۶۶۷)

امین‌الشرع هم نوشته است که ۲۸ صندوق پول نقره، ۴ صندوق پول طلا و قورخانه وی را با ۱۸ شتر به تهران فرستادند. (جعفریان، ۱۳۷۸، ص ۸۰) صرف‌نظر از درستی این مبالغ و آمارها، اقبال السلطنه به طور موروثی ثروت هنگفتی داشت که با قتل وی، بیش‌تر این اموال مصادره شد.

بدون تردید تمام یا قسمت بیش‌تر ثروت مصادره شده اقبال السلطنه به رضاخان رسید و این ثروت او، دومین منبع ثروت هنگفت رضاشاه (منبع اول ثروتش اموال امیر عشایر خلخال بود) گردید و مبلغی هم از این ثروت صرف هزینه‌های وزارت جنگ شد که هر روز در حال گسترش و بازسازی به دست رضاخان بود. (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۸۹)

رضاخان معتقد بود که طهماسبی، قسمتی از اموال اقبال السلطنه را به خود اختصاص داده است و به همین علت از وی عصبانی بود. ولی خود طهماسبی این مسئله را انکار می‌کرد. (امیراحمدی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۵۸) مستوفی هم معتقد است که در این میان چیزی از ثروت خان ماکو به طهماسبی نرسید و رضاخان تمام این اموال را خود صاحب شد و از آن چیزی به خزانه دولت داده نشد. (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۵۸۰) بعداً مصادره اموال اقبال السلطنه و دیگران و تحویل ندادن آن‌ها به خزانه دولت مرکزی و اختصاص آن‌ها به خود، یکی از موارد استیضاح مدرس و اقلیت مجلس پنجم از سردار سپه بود که به جایی نرسید. (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۵۸۰؛ بهار، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۱۴۱-۱۴۳) اما رضاخان تنها به ضبط اموال سردار بسنده نکرد، بلکه قسمتی از املاک او را هم ضبط کرد، (لمبتون، ۱۳۳۹، ص ۴۳۰) ولی جزئیات این امر روشن نیست.

پس از دستگیری و زندانی شدن اقبال السلطنه، حکومت نظامی در ماکو اعلام شد و یاور معین السلطنه به فرمانداری نظامی ماکو و سلطان حمزه‌خان جلیلود به ایلخانی طوایف ماکو برگزیده شد. (طهماسبی، ۱۳۸۶، صص ۱۰۰-۱۰۱) بعد از مرگ سردار، هیچ واکنشی از بازماندگان و نوکران او دیده نشد. (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۵۸۰) از این امر، می‌توان نتیجه گرفت که اگر سردار تهدیدی برای قدرت رضاخان محسوب می‌شد و قدرت و توان لازم را برای مقابله با دولت داشت، حتماً بازماندگان او علیه دولت مرکزی بعد از مرگ سردار می‌شوریدند. سردار، در آن هنگام قدرت جنگی خویش را از دست داده بود؛ «مردی بود به عدت در اقلیت و به ثروت در اکثریت» (هدایت، ۱۳۶۳، ص ۳۶۱) و تنها ثروت هنگفتش

حاکم بر کشور نبود - مثل سابق به فتنه‌انگیزی در منطقه ادامه داد و نتوانست خود را با شرایط سیاسی جدید حاکم بر کشور هماهنگ سازد. این امر، سبب دستگیری و قتل اقبال السلطنه و مصادره اموال او به دستور رضاخان شد. هر حاکم محلی که توانست تحولات دولت مرکزی را بشناسد و از دولت مرکزی اطاعت نماید، توانست با از دست دادن قدرت سیاسی خویش به زندگی اقتصادی خود ادامه دهد. این حادثه و مطیع کردن و از میان بردن دیگر خوانین، نشانگر ایجاد تحولی شگرف در شکل‌گیری دولت مقتدر در کشور و پایان یکه‌تازی گردنکشان محلی بود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای آشنائی با سیاست اقبال السلطنه در برابر دولت مرکزی در ادوار قبل از کودتا، بنگرید به: آقازاده، جعفر (۱۳۸۷). بررسی زندگی و اقدامات اقبال السلطنه ماکوئی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران.
- ۲- برای آگاهی از روابط سردار با دولت روسیه قبل از کودتا، برای نمونه بنگرید به: ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۳۴۶۳۵ الف ۱، ۲۹۳-۳۴۴۰۰۰؛ استادوخ (اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه)، ۱۹-۲۵-۲۱-۱۳۲۸ ق، ۵-۲۱-۲۱-۱۳۲۹ ق، ۱-۲۷-۲۱-۱۳۲۹ ق، ۴-۳۳-۲۱-۱۳۲۹ ق، ۵-۵-۵۸-۱۳۳۱ ق.
- ۳- برای آگاهی از جزئیات این قرارداد، بنگرید به: ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۰۳ ر ۲ الف الف ۱، ۲۴۰۰۰۷۱۵۳؛ و یا بنگرید به: طاهر احمدی، محمود (۱۳۷۶). روابط اقبال السلطنه ماکوئی با دولت مرکزی و شوروی. گنجینه اسناد، ۲۵-۲۶، ۵۸-۶۰.
- ۴- برای نمونه، بنگرید به: استادوخ: ۴۸ - ۶ - ۴۲ - ۱۳۳۷ ق، اسناد نمایندگی ماکو.
- ۵- برای مثال، بنگرید به: روزنامه انجمن تبریز، سال (۲)، ش ۱۰ (۲۹ رمضان ۱۳۲۵)، ص ۶ و سال (۲)، ش ۱۱ (۲ شوال ۱۳۲۵)، صص ۱-۳.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹). *ایران بین دو انقلاب*. (احمد گل محمدی و محمد ابراهیم ولیلانی، مترجمان). تهران: نشرنی.

عامل اقتدار وی بود و نمی‌توانست تهدیدی علیه حاکمیت دولت مرکزی باشد. قدرت و استقلال عمل سردار در منطقه، نه به علت اقتدار ذاتی‌اش بلکه به علت ضعف قدرت دولت مرکزی بود که به متفذانی نظیر سردار اجازه مخالفت با دولت مرکزی را می‌داد.

رضاخان، در ظاهر ابتدا قصد داشت تا او را بعد از قبول اقتدار دولت مرکزی در قدرت اقتصادی خویش به عنوان زمیندار در منطقه ابقا نماید. اما تحریکات وی در منطقه و فرمانبرداری کامل نکردن از دولت مرکزی سبب مرگش شد. ثروت افسانه‌ای سردار و امید دست یافتن به آن نیز، از عوامل قتل وی به دستور رضاخان سردار سپه بود. سردار، سابقه‌ای نیکو در ذهنیت ایرانیان و مردم منطقه نداشت. قتل‌عام‌های مردم آزادیخواه منطقه در جریان مشروطه، خودسری‌های بعد از مشروطه و سیاست‌گرایی به کشورهای همسایه بویژه روسیه، سبب نفرت مردم منطقه و دیگر نقاط کشور از وی شده بود. او وجهه‌ای ملی برای خود نساخته بود که دولت و مردم خواهان حفظ وی در منطقه باشند. بعد از قتل او، سیاسیون اعتراضی جدی به مرگ وی از خود نشان ندادند. این امر، بیانگر آن است که سیاستمداران و روشنفکران ایران در پی ساختن ایرانی بودند که در آن جایی برای گردنکشان نظیر اقبال السلطنه ماکوئی نبود.

نتیجه‌گیری

بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، اقبال السلطنه بدون توجه به تغییرات قدرت دولت مرکزی، به سیاست‌های گریز از مرکز خود و بی‌توجهی به دستورها و قوانین دولت مرکزی ادامه داد. اما این سیاست او، در تعارض آشکار با سیاست‌های دولت مرکزی و شخص سردار سپه مبنی بر ایجاد وحدت و تمرکز در کشور و از بین بردن ایلات و خوانین یاغی قرار داشت. امیر طهماسبی، به نمایندگی از دولت مرکزی قصد داشت تا اقبال السلطنه را به کرنش در برابر قدرت دولت مرکزی و پایان دادن به سیاست‌های گریز از مرکز وادارد. اما اقبال السلطنه - که به خودسری عادت کرده بود و قادر به درک گفتمان سیاسی جدید

- امیر طهماسبی، عبدالله (۱۳۸۶). یادداشت‌هایی از آشوب‌های عشایری و سیاسی آذربایجان. تهران: پردیس دانش و شیرازه.
- امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳). *خاطرات نخستین سپهبد ایران*. (ج ۱) (غلامحسین زرگری نژاد، کوششگر). تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۷۱). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. (ج ۲) تهران: امیرکبیر.
- بیات، کاوه (۱۳۸۰). *توفان بر فراز قفقاز (نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران و جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در دوره نخست استقلال (۱۹۲۱-۱۹۱۷))*. تهران: وزارت خارجه.
- تفضلی، جهانگیر (۱۳۷۶). *خاطرات جهانگیر تفضلی*. (یعقوب توکلی، کوششگر). تهران: حوزه هنری.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۸). *مجموعه مجلدات میراث اسلامی*. (ج ۱۰) (بخش تاریخ جنایات و تهاجمات ارامنه، اسماعیل آقاسمیتقو و سردار ماکو در آذربایجان، تألیف میرزا ابوالقاسم امین‌الشرع خوئی، به کوشش علی صدرائی خوئی) قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*. (ج ۱). تهران: عطار و فردوسی.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹). *چالش جمهوری و سلطنت در ایران (زوال قاجار و روی کارآمدن رضاشاه پهلوی)*. تهران: مرکز.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲). *تاریخ خوی*. تهران: توس.
- سالور، قهرمان میرزا (۱۳۷۹). *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*. (ج ۸) (مسعود سالور و ایرج افشار، کوششگران). تهران: اساطیر.
- شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۷). *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*. تهران: کیهان.
- صفائی، ابراهیم (۱۳۵۳). *کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن*. بی‌جا: افست.
- صوتی، محمدعلی (کوششگر) (۱۳۶۳). *گزارش ایران*. تهران: نقره.
- زرغام، شهریار (۱۳۶۹). *گزارش‌های تلگرافی آخرین سال‌های عصر ناصرالدین شاه (خبرهایی از خوی)*. بی‌جا: بی‌نا.
- غنی، سیروس (۱۳۷۷). *ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*. (حسن کامشاد، مترجم). تهران: نیلوفر.
- فوران، جان (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده*. (احمد تدین، مترجم). تهران: رسا.
- کانونیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹). *دولت و جامعه در ایران*
- (انقراض قاجار و استقرار پهلوی). (حسن افشار، مترجم). تهران: مرکز.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*. (مرتضی ثابت‌فر، مترجم). تهران: جامی.
- کسروی، احمد (۱۳۸۴). *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*. تهران: امیرکبیر.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۵). *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*. (مهدی حقیقت‌خواه، مترجم). تهران: ققنوس.
- لمبتون، آ.ک.اس (۱۳۳۹). *مالک و زارع در ایران*. (منوچهر امیری، مترجم). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۷). *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*. (ج ۳). تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیست ساله ایران*. (ج ۲). تهران: علمی.
- ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۱). *مشروطه و جمهوری (ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران)*. تهران: گستره.
- ملازاده، حمید (۱۳۸۸). *اطلاعات طبقه‌بندی شده حوادث آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۲۰)*. تبریز: مهد آزادی.
- موسوی ماکوئی، میراسدالله (۱۳۸۱). *تاریخ ماکو*. تهران: بیستون.
- میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۷۲). *رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی)*. تهران: طرح نو.
- نصرت ماکوئی، محمدرحیم (بی تا). *تاریخ انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو*. قم: چاپخانه علمیه.
- هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۷۵). *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار.
- مقاله:**
- طاهراحمدی، محمود (۱۳۷۶). *روابط اقبال‌السلطنه ماکوئی با دولت مرکزی و شوروی*. *گنجینه اسناد*، ۲۵-۲۶.
- روزنامه:**
- *روزنامه انجمن تبریز*، (سال ۲ و ۳).
- اسناد:**
- آرشیو اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه.
- آرشیو مرکز اسناد سازمان اسناد ملی ایران.
- پایان‌نامه:**
- آقزاده، جعفر (۱۳۸۷). *بررسی زندگی و اقدامات اقبال‌السلطنه ماکوئی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، تهران.